

چکیده

مقاله‌ی حاضر به کاربرد یکی از عناصر خیال، یعنی «تشخیص»، در شعر شفیعی کدکنی می‌پردازد. نگارنده ضمن پرداختن به ساختار تشخیص، عناصر سازنده‌ی آن را از نظر محتوا ارزیابی و تحلیل کرده است.

کلیدواژه‌ها:

تشخیص، انواع تشخیص، محتوای تشخیص، محمدرضا شفیعی کدکنی.

فردین ایران پور ممان

دانشجوی کارشناسی ارشد

زبان و ادب فارسی و دبیر

ادبیات هنرستان‌های

منطقه‌ی ۱۱ تهران

تشخیص در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی

۶۲

اشهد آموزش زبان و ادب فارسی

ویژه ادبیات معاصر و انقلاب / زمستان ۸۹

علوم بلاغت از قرن‌ها پیش در میان ملل گوناگون رواج داشته است. یونانیان با «فن شعر» و «فن خطابه»ی ارسطو و ایرانیان با کتابی به نام «کاروند» با این علوم آشنا شده‌اند. این علوم، با بررسی بلاغت اعجاز بی‌مانند قرآن، در میان مسلمانان شروع شد و عناصری چون: تشبیه، استعاره، کنایه، ایجاز و اطناب در این علم مورد بحث و بررسی قرار گرفت. از آن زمان تاکنون، این ابزارها در بررسی و نقد شعر، همواره به عنوان محکی مطمئن مطرح بوده‌اند. استعاره‌ی مکنیه‌ی تخیلیه، گونه‌ای از استعاره‌ی مکنیه و یکی از صورت‌های بیان سنتی است که امروزه منتقدان به آن، تشخیص یا جان‌بخشی می‌گویند. سیروس شمیسا در مورد این کاربرد می‌نویسد: «اصطلاح تشخیص در فارسی اول‌بار در مقاله‌ای که یوسف اعتصام‌الملک درباره‌ی شعر دخترش، پروین، نوشته است مطرح می‌شود ولی این اصطلاح در ادبیات معاصر عرب رایج بوده و از آن زبان وارد زبان فارسی شده است.» در باب تشخیص مطالب مختلفی عنوان شده است. معین در معنی این واژه می‌نویسد: «تشخیص در لغت به معنی تمیز دادن چیزی را از دیگری و بازشناختن است» (فرهنگ معین، ذیل واژه‌ی تشخیص).

شفیعی کدکنی در مورد تشخیص می‌نویسد: «یکی از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر، تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بی‌جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل به آن‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد و در نتیجه، هنگامی که از دریچه‌ی چشم او به طبیعت و اشیا می‌نگریم، همه‌چیز در برابر ما سرشار از زندگی و حرکت و حیات است و این مسئله ویژه‌ی شعر نیست. در بسیاری از تعبیرات مردم عادی نیز می‌توان نشانه‌های این گونه‌تصرف در طبیعت و اشیا را جست‌وجو کرد اما در هر کسی، این استعداد مرزی و حدی دارد. بسیاری از شاعران هستند که طبیعت را با حرکت و حیات همراه می‌کنند و به گفته‌ی بندتو کروچه (۱۹۵۲-۱۸۶۶): «طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به سخن درنیورد، گنگ است.» مسئله‌ی شخصیت‌بخشیدن و حیات و جنبش دادن به اشیا و عناصر طبیعت، چیزی است که نمونه‌های آن را در شعر بسیاری از شاعران می‌توان یافت اما توانایی شاعران در این راه یک‌سان نیست. بعضی از شاعران به مسئله‌ی تشخیص بیش از دیگران پرداخته‌اند و این نکته سبب شده است که در شعر آن‌ها وصف‌ها با حرکت و حیات بیش‌تری همراه باشد و از میان آن‌هایی که به این مسئله‌گرایش بیش‌تری داشته‌اند، باید توجه داشت که بعضی توانسته‌اند به خوبی از عهده‌ی این کار برآیند و بعضی با این که در این راه کوشش بسیار کرده‌اند، حاصل کارشان چندان دل‌انگیز نیست.» (صور خیال در شعر فارسی: ۱۴۹-۱۵۰)

نقابی، در کتاب خود در این مورد نوشته است: «قابل توجه

است که مقوله‌ی تشخیص در ادب فارسی، و به طور کلی در ادبیات همه‌ی ملل، صورت‌های گوناگون و بی‌شماری دارد که نمی‌توان به دسته‌بندی آن پرداخت ولی با همه‌ی گستردگی و تنوع می‌توان آن را به دو نوع گسترده و اجمالی، طبقه‌بندی نمود:

۱. «تشخیص اجمالی»: این تشخیص همان است که قدما به عنوان نوعی استعاره‌ی مکنیه از آن یاد کرده‌اند و به سه گونه تقسیم می‌شود:

الف) تشخیص فشرده: این تشخیص غالباً از ترکیب‌های اضافی ساخته می‌شود. مثل «دست روزگار» و «فضل پای برهنه.» (معنی بیگانه: ۱۵۱ و ۱۵۶)

چند نمونه از اشعار شفیی در این زمینه:

■ خواب مرداب = تشخیص

ای مرغ‌های طوفان! پروازتان بلند

آرامش گلوله‌ی سربی را

در خون خویشتن

این‌گونه عاشقانه پذیرفتید

این‌گونه مهربان

زان سوی خواب مرداب، آوازتان بلند (آیینی ۲: ۳۰۳-۳۰۴)
در نمونه‌ی بالا، خواب مرداب یک ترکیب اضافی است؛ مرداب عنصری بی‌جان است که به آن حیات داده شده و خواب، که از وابسته‌های انسان است، و قرینه‌ی تشخیص محسوب می‌شود.

■ لای لای نغز تاریخ = تشخیص

برده بود افسون شیرین لای لای نغز تاریخم

سوی شهر ساحل رؤیا (آیینی: ۱۱۰)

لای لای نغز تاریخ، یک ترکیب اضافی است؛ تاریخ عنصری بی‌جان است که به آن شخصیت داده شده و لای لای گفتن از اعمال انسان است و قرینه محسوب می‌شود.

ب) تشخیص نیمه‌فشرده: این تشخیص از ترکیبات یا عبارتهای فعلی ساخته می‌شود؛ مثل «بر خود لغزیدن تیغ.» (همان منبع: ۱۵۶)

به چند مورد از شعر شفیی در این زمینه اشاره می‌شود:

■ سرودن آذرخش بر بام سرا = تشخیص

و در آن لحظه‌ی موعود

و در آن ابر و در آن دود

آذرخشی است که بر بام سرای تو سُراید

و دهد پاسخ هر چیز که خواهی

چه بیرسی چه نیرسی. (هزاره‌ی ۳: ۴۳۸)

در این مثال، سرودن آذرخش بر بام سرا، عبارت فعلی و آذرخش عنصری بی‌جان است که جان یافته و سرودن از

اعمال انسان است که به آذرخش نسبت داده شده است و قرینه محسوب می‌شود.

■ نخواندن نسیم بر چیزی = تشخیص
در نمم ملایم باران سنگ تر
طیان ژاژخای، از آن سوی خشت خام
می‌خواندم به بام و
«ببین» گوید:

«آن شعرها نماند و نسیمی بر آن نخواند

کار دلم نمانده و کار گلم به‌جاست» (هزاره: ۸۳)
نخواندن نسیم بر چیزی یک عبارت فعلی است؛ نسیم در شعر بالا شخصیت یافته و مانند انسان می‌خواند و موجب خیال‌انگیزی شده است.

آن‌ها دارد. او خندیدن را، که صفت انسان است، به خورشید، انتظار کشیدن را به کویر، غم‌زدگی را به جویبار، نگاه کردن را به آینه، پیام دادن را به باران، و پر حرفی را به برف نسبت می‌دهد. شفیفی این مفاهیم را با طبیعت و مسائل انتزاعی تلفیق می‌کند و ترکیب‌های جدیدی مثل روح بیشه، روح لاله، اندیشه‌ی گل، و روان روشنی را ابداع می‌کند.

چند نمونه از اشعار او در این زمینه:

■ داربست ملول و زار و عریان = تشخیص

- غریب افتاده در آن پای دیوار

ملول و زار و عریان داربستی

بر آورده‌ست سوی آسمان‌ها

به نفرین سپهر پیر، دستی

(آئینه: ۱۳۵)

رو به آسمان قرار گرفتن داربست و صدایی که از آن در زمان تحمل بار سنگین ایجاد می‌شود، باعث شده است که اندیشه‌ی پویا و خلاق شاعر، تصویری شاعرانه بیافریند و ناله و زاری را، که عملی انسانی محسوب می‌شود، به داربست نسبت دهد و به این عنصر بی‌جان، حیات بخشد.

■ برج ملول = تشخیص

- زین گونه، غریب رهرو شبخوان

در برج ملول شهر می‌خواند!

(آئینه: ۱۴۱)

در نمونه‌ی بالا، ملول بودن از حالات انسان است که به یک عنصر بی‌جان نسبت داده شده و تخیل شاعر از این تلفیق صنعت تشخیص ایجاد کرده است.

■ همراز مهتاب = تشخیص

- در تیرگی‌های بیگانه با روشنایی

(آئینه: ۱۲۷)

همراز مهتاب گشتم
این اعتقاد که انسان می‌تواند با ستارگان و مهتاب سخن بگوید و آن‌ها را همراز خود بداند، برگرفته از افکار عامیانه است و شفیفی با آگاهی از این فرهنگ، این تشخیص زیبا را آفریده است.

■ روح آئینه = تشخیص

- از کنار تو گذر می‌کنم و می‌بینم

روح آئینه کدر می‌شود از لکه‌ی ابر

تو، ولی، محو در آن ژرف زلال

خیره در خویش و در نامعلوم

(هزاره: ۲۳۰)

■ خرد آینه‌ها = تشخیص

- کردید و نکردید!

میراث تبار خرد آینه‌ها را

- کان پیر - همی جُست نشان‌شان به چراغی



شفیفی کدکنی، شهریار، ابتهاج

پ) تشخیص گسترده: این تشخیص اوصافی را دربرمی‌گیرد که شاعران از طبیعت دارند (همان: همان). تشخیص گسترده در شعر شفیفی کاربردی محدود دارد که در این مقاله به آن پرداخته نمی‌شود.

محتوای تشخیص اجمالی (فشرده، نیمه‌فشرده)

در شعر شفیفی کدکنی

این تشخیص به علت کثرت کاربرد، جایگاه قابل توجهی دارد و در این بخش از نظر محتوا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. محتوای تشخیص فشرده:

این تشخیص از نظر محتوا از دو جهت قابل بررسی است. الف) حالات و وابسته‌های انسانی: این بخش بیش‌تر حالات و صفاتی را دربرمی‌گیرد که شاعر درک مستقیمی از

بگو! برای چه

می‌ترسی

سپیده‌دم،

این‌جا،

شقایقان

پیشیده

در نسیم

هراسان،

بر این گریوه

فراوان دیده

است

تا یابد از آن آینه مردان، مگر این‌جا (هزاره: ۳۰۳)
روح و خرد از وابسته‌های انسان است که با آینه و آینه
ترکیب شده است. پیوند عناصر متضاد (حسی و عقلی) در
این اشعار صنعت تشخیص به‌وجود آورده است. واژه‌ی آینه
در شعر شفیعی بسامد بالا و در ابداع ترکیبات خیالی، نقش
برجسته‌ای دارد شفیعی در کاربرد این واژه، متأثر از سبک
هندی است.

■ هوش دریا = تشخیص

- خدا را،

تو اهل کجایی

که خاموشی تو

کتابی ست بگشوده بر هوش دریا

که در هر ورق

معنی‌یی

ویژه‌ی خویش دارد.

(هزاره: ۲۲۷)

دریا از جمله مفاهیم مورد علاقه‌ی شفیعی است. او این
عنصر را با یک وابسته‌ی انسانی پیوند زده است تا آرایه‌ی
تشخیص خلق کند.

چند نمونه‌ی دیگر:

(خنده‌ی خورشید، آینه، ص ۱۴۹)، (انتظار کویر، آینه،
ص ۱۴)، (شیون تندر، آینه، ص ۱۳۹)، (پیام باران، آینه،
ص ۲۴۰)، (بوسه‌ی باران، آینه، ص ۳۰)، (روح باران، هزاره،
ص ۲۵۹) از این‌گونه‌اند.

ب) اعضای بدن انسان

این بخش از ترکیب‌های استعاری ساخته شده است و تنوع
خاصی دارد. شفیعی از بین اجزای وجود انسان عضوهایی
را به‌کار می‌گیرد که در بدن نمود بیش‌تری دارند. این
عناصر با طبیعت گره خورده‌اند و مفاهیم مختلف اجتماعی
را دربرمی‌گیرند. اگرچه در مواردی بعضی از این ترکیب‌ها
کاربرد کلیشه‌ای دارند ولی تلفیق آن‌ها مفاهیم تازه‌ای را
به‌وجود آورده که به شعر انسجام خاصی بخشیده است.

■ ریه‌ی صبح = تشخیص

- با واژه‌های تو

من مرگ را محاصره کردم

در لحظه‌ای که از شش سو می‌آمد

آه این چه بود این نفس تازه

باز

(آینه: ۳۴۱-۳۴۲)

در این شعر، صبح که یک عنصر بی‌جان است، به انسانی
تشبیه شده که ریه از اعضای بدن اوست. شفیعی با این
ترکیب، آرایه‌ی تشخیص ایجاد کرده و هنر خود را در پیوند
زدن طبیعت با اعضای بدن انسان نشان داده است.

■ دست انتظار، شانه‌ی سکوت = تشخیص

- دیری است که دست انتظار من

بر شانه‌ی این سکوت خشکیده است (آینه: ۱۴۱)

در این نمونه، انتظار و سکوت از مفاهیم انتزاعی هستند که
شخصیت یافته‌اند و دست و شانه به‌عنوان قرینه محسوب
می‌شوند که با هم صنعت تشخیص به‌وجود آورده‌اند. ترکیب
عناصر انتزاعی با وابسته‌های انسانی در این شعر به‌خوبی دیده
می‌شود.

■ شانه‌های ارغوان = تشخیص

لحظه‌ای دیگر

بی‌گمان گرفته بیشه را

و ایستاده روی شانه‌های ارغوان (هزاره: ۶۶)

خیال شاعر در این تلفیق، برای ارغوان شانه، تصور کرده
است تا به آن شخصیت بخشد. نگرش شاعر به طبیعت و
انگیزه‌ی جان‌بخشی به آن با استفاده از اعضای بدن انسان
در این شعر مشهود است که خاستگاه اندیشه‌ی او را نشان
می‌دهد.

■ قلب ارس = تشخیص

- ماند قلب ارس از تپیدن

رودهای جهان سوگواری

دیگر از چشم یاران چه خیزد؟

ایرها را بگو تا ببارند! (هزاره: ۲۶۱)

ارس، عنصری بی‌جان است که شاعر برای آن قلب تصور
کرده است تا به آن حیات بخشد. ترکیب قلب با رود ارس،
صنعت تشخیص به‌وجود آورده است.

■ رگ برگ = تشخیص

- می‌خزد در رگ هر برگ تو خونابِ خزان

نکته صبحدم و بوی بهارانت کو؟ (آینه: ۲۹۶)

برگ از عناصر طبیعت و رگ از اعضای بدن انسان است و از
ترکیب آن‌ها آرایه‌ی تشخیص به‌وجود آمده است.

۲. محتوای تشخیص نیمه‌فشرده

همان‌گونه که اشاره شد، این نوع تشخیص به علت
گسترده‌گی مفاهیم، بخش‌های مختلفی دارد که در شش
طبقه ارائه داده می‌شوند.

الف) عناصر طبیعت

عناصر طبیعت از در دست‌رس‌ترین ابزارهای سازنده‌ی
شعر محسوب می‌شوند و هر شاعری به اندازه‌ی توان خود
از آن‌ها بهره می‌گیرد. کثرت عناصر طبیعت در شعر شفیعی
باعث شده است که نظریات مختلفی در این زمینه ارائه شود.
فولادوند در این مورد می‌نویسد: «طبیعت با همه‌ی تلون
و تنوع و تکثر و جلوه و جمال هوش‌ربا، در اقلیم سبز و

در نم‌م ملایم
باران سنگ‌تر
طیان ژاژخای،
از آن یوس
خشت خام
می‌خواندم به
بام او
«ببین» گوید:
«آن شعرها
نماند و نسیمی
بر آن نخواند
کار دلم نمانده
و کار گلم
به‌جاست»

طبیعت برای
پیر کردن محتوا،
وارد فضای
شعر شفیعی
نشده است؛
زیرا این مفاهیم
القاگر جوشش
درونی شاعرند
و حکایت
از انس او
با عناصر
طبیعی دارند.
حضور عناصر
طبیعت در
شعر شفیعی
گاهی شکل
نماد و رمز
به خود می‌گیرد.
واژگانی نظیر
دریا، باران،
گون، نسیم،
طوفان و
موج از این
عناصرند

باشکوه و تأمل‌برانگیز شعر شفیعی کدکنی سکوت همیشه گویا را نیز می‌شکند و به یاری واژگان سرشار آهنگ و رنگ و پویه و پرواز، لب به سخن می‌گشاید. «(۱۰۳) یا عباسی می‌گوید: «طبیعت و عناصر آن از گذشته تاکنون، بسامد بالایی در شعر شفیعی داشته‌اند و اغلب تصاویر بدیع شعری او، با عناصر طبیعی نباتی و حیوانی چون دریا، صحرا، گون، باران، ستاره، باغ، چرخ و کیوتر پرداخته شده است. طبیعت در نگاه شاعر جلوه‌ای خاص می‌یابد و بعد از گذشتن از صافی احساس و ضمیرش جزء وجودی او می‌گردد و به گونه‌ای بدیع و تازه جلوه‌گر می‌شود. طبیعت برای او عنصر جنبش و حرکت و تکامل و کوشش است و برخلاف شعر رمانتیک، که طبیعت در آن حضوری بیمارگونه دارد، در شعر او، از نغمه‌ی سنگ گنجشک صبحگاهی گرفته تا خروش دریا، همه القاگر حرکت و جنبش‌اند و بار کورد و سکون مبارزه می‌کنند؛ چه: آبی که برآسود زمینش بخورد زود دریا شود آن رود که پیوسته روان است.»

(سفرنامه‌ی باران: ۳۱۲)
در بررسی این عنصر، نکته‌ی برجسته و مهم این است که طبیعت برای پیر کردن محتوا، وارد فضای شعر شفیعی نشده است؛ زیرا این مفاهیم القاگر جوشش درونی شاعرند و از انس او با عناصر طبیعی حکایت دارند. حضور عناصر طبیعت در شعر شفیعی گاهی شکل نماد و رمز به خود می‌گیرد. واژگانی نظیر دریا، باران، گون، نسیم، طوفان و موج از این نوع محسوب می‌شوند.
چند نمونه از شعر او در این زمینه:

■ پرسش گون از نسیم، هوس سفر داشتن و پا بسته بودن گون، پذیرش سلام به وسیله‌ی شکوفه‌ها و باران = تشخیص - «به کجا چنین شتابان؟»
گون از نسیم پرسید/
«دل من گرفته زین جا/ هوس سفر نداری
ز غبار این بیابان؟»
- «همه آرزویم، اما/ چه کنم که بسته بایم...»...
- «سفرت به‌خیر! اما تو و دوستی، خدا را
چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی،
به شکوفه‌ها، به باران/ برسان سلام ما را» (آیین: ۲۴۲-۲۴۳)
این شعر ساختاری مکالمه‌ای دارد و شفیعی در آن، بین گون و نسیم گفت‌وگویی نمادین و عاطفی برقرار کرده است شاعر از پای‌بند بودن خسته شده و در جست‌وجو آزادی و رهایی است. او آرزو دارد مانند نسیم رها باشد تا به شکوفه‌ها و باران برسد. بن‌مایه‌ی این شعر، که حامل پیامی اجتماعی است، طبیعت است. شفیعی در این شعر ضمن ایجاد آرایه‌ی تشخیص، طالب زندگی پرتحرک و جدیدی است؛ زیرا از سکون سخت بیزار است و سستی را زشت و ناپسند می‌داند.

■ بیداد کردن چرخ = تشخیص

- با همه بیدادها کز چرخ بر ما می‌رود
زیر محراب فلک دست دعایی برنخواست (آیین: ۶۰)
چرخ از مفاهیم طبیعت است و در نظر خاص و عام شیوه‌ای بیدادگری است. طبق این فرهنگ، شفیعی نیز تفکر خود را به خیام نزدیک می‌کند و، به نوعی، به تقلید از او به این عنصر بی‌جان حیات می‌بخشد و صنعت تشخیص به‌وجود می‌آورد.

■ سخن گفتن ستاره = تشخیص

- ستاره می‌گوید
دل نمی‌خواهد، غریبه‌ای باشم
میان آبی‌ها (آیین: ۴۰۹)
در این شعر، شاعر به ستاره، که عنصر طبیعت و بی‌جان است، جان بخشیده است تا کلام خود را پویا سازد و به خواننده القا کند.

■ کوچ کردن آفتاب = تشخیص

- آفتابی که بدین سوی افق کوچیده است
جامه‌ای
بر تن هر خشک و تری
پوشیده‌ست (آیین: ۳۵۵)
ذهن وقاد و هنر شاعری، جابه‌جایی آفتاب را به گونه‌ی کوچ تصور کرده است. این عنصر کوچ‌کننده نیرویی دارد و قادر به انجام دادن کاری است؛ درحالی‌که آفتاب این توانایی را ندارد و تنها خیال شاعرانه است که به آن جان بخشیده و این توانایی را به او داده است.

(ب) اعضای بدن و اعمال آن‌ها

اگرچه این عنصر در آفرینش تشخیص به اندازه‌ی طبیعت به‌کار گرفته نمی‌شود، ولی در جایگاه خود قابل تأمل است. آدمی در صورت دچار شدن به نقص عضو، به یاد آن عضو و نقش مهمش می‌افتد. تمایز آشکار یک شاعر با انسان معمولی در این است که اعضای بدن شاعر مدام با او در گفت‌وگو هستند. شفیعی ضمن استفاده از این مفاهیم کوشیده است با هر یک از آن‌ها پیامی را یادآور شود. او چشم، قلب، زبان، دهان، دست و پا را به‌طور گسترده به‌کار می‌گیرد و با آن‌ها هم‌کلام می‌شود و حرف دل هر کدام را می‌شنود و بازگو می‌کند.
چند نمونه از شعر او:

■ دهان به دشنام گشودن غار = تشخیص

- ز خشم و نفرت و کین
دهان گشوده به دشنام هر کران غاری (آیین، ص ۱۴۳)
در این شعر، شفیعی ضمن این‌که با ظرافت خاصی بین غار و دهان تناسب ایجاد می‌کند، (که تداعی دهانه‌ی غار است)، از دهان، که عضوی از اعضای بدن انسان است، بهره می‌گیرد و با آن به غار جان می‌بخشد و صفتی را با آن همراه می‌کند

تا صنعت تشخیص به وجود آورد.

■ میزبان بودن چشم = تشخیص

- می شناسمت

چشم‌های تو

میزبان آفتاب صبح سبز باغ‌هاست (آئینه: ۳۳۴)
چشم از اعضای بدن انسان است که به کمک قوه‌ی تخیل
شاعر صفت «میزبانی» پذیرفته و این امر باعث جان‌بخشی و
خیال‌انگیزی شده است.

پ) اعمال و کردار انسانی

اعمال و کردار ابزاری هستند که انسان و جامعه با آن‌ها
سنجیده می‌شود. تأثیر خوب و بد این عناصر در جامعه گاهی به
تحولات اجتماعی منجر می‌شود. شفيعی اعمال و کردار انسانی
را برای اصلاح بهتر جامعه به خدمت می‌گیرد. او این مفاهیم
را با طبیعت و مسائل اجتماعی می‌آمیزد و معانی ظریفی را
همراه با ترکیبات جدید خلق می‌کند که در مواردی نادر به‌نظر
می‌رسند. انعکاس دادن مسائل اجتماعی، که از خصیصه‌های
اصلی شعر اوست، در این بخش نمود بیش‌تری دارد.

چند نمونه از شعر او:

■ تاختن شب با اسب خویش = تشخیص

- شب

در میان جوشن باران

بر راهوار خویش می‌تازد (هزاره: ۲۹۵)
«تاختن» از صفات انسانی است که به شب نسبت داده
شده و شاعر با تلفیق این مفاهیم، آرایه‌ی تشخیص ایجاد
کرده است.

■ سمج بودن شب = تشخیص

- قرص خواب و آفتاب؟

در شبی چنین جذامی و سمج

وین زمان زمهریری زمخت (هزاره: ۱۱۲)
در این مثال، «سمج بودن» شب و «زمخت و زمهریری
بودن زمان» بیان‌گر اوضاع نامناسب اجتماعی است. سماجت
که از صفات انسان است، در این شعر با عنصری بی‌جان پیوند
خورده و باعث جان‌بخشی شده است.

■ دیدن برای سپیده‌دم/

هراسان بودن شقایق‌ها = تشخیص

- بگو! برای چه می‌ترسی

سپیده‌دم، این‌جا،

شقایقان پریشیده در نسیم

هراسان،

بر این گروه فراوان دیده است (آئینه: ۲۹۸-۲۹۹)
«دیدن» و «هراسان بودن» از صفات انسان‌اند که
با دو عنصر طبیعت گره خورده و شخصیت یافته‌اند.

شفيعی در
شعر خود از
پرنندگان برای
منعکس کردن
احساسات
درونی خود
فراوان استفاده
می‌کند.
در این میان،
کیبوتر جایگاهی
ویژه دارد